

## مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

### تبارشناسی شخصیت نمایشی کوسه در آیین‌های نمایشی ایران\*

دکتر مریم نعمت طاوسی

استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

#### چکیده

از دوران ساسانی تا اکنون حضور شخصیتی نمایشی با عنوان کوسه در گروهی از آیین‌های مردمانه در بیشتر مناطق ایران گزارش شده است. قصه نمایشی، گونه‌گونی شخصیت‌های نمایشی و زمان اجرا در اجراهای مناطق متفاوت‌اند. بیشتر پژوهشگران، بدون در نظر داشتن تفاوت‌های ساختاری آیین‌های یاد شده، تبارمشتکی برای کوسه‌ای که در این گروه از نمایش‌ها پدیدار می‌شود قائل‌اند. در پژوهش حاضر تلاش شد تا با نگاه به تفاوت‌های ساختاری؛ به ویژه، قصه نمایش این آیین‌ها، تبار کوسه در آیین‌های نمایشی ایرانی بازجسته شود. از این رو نخست این گروه از آیین‌ها برپایه قصه نمایش دسته‌بندی و سپس با توجه به نشانه‌های رمزینه شده، تفسیری از هر گروه از آیین‌ها و کارویژه شخصیت نمایشی کوسه ارائه شد. با روشن شدن همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها چنین گمانی قوت گرفت که نسخه‌های گوناگون شخصیت کوسه، که در گروهی از آیین‌های ایرانی پدیدار می‌شود، تبارمشتکی ندارند و تنها نامی وام گرفته برای این گروه از شخصیت‌های نمایشی است. به نظر می‌آید در آیین کوسه برنشین، پدیدار شده کوسه، ارائه تصویری هجو شده از سواری آرمانی است. در آیین‌های پیشانوروزی این عنوان جایگزین پیربابو شده است. در آیین‌های کوسه چوپانی آمیزه‌ای از چند شخصیت است که کارویژه‌هایی ناهمگن بدو نسبت داده شده و در آیین‌های بارانخواهی جایگزین عروسک باران شده است و طرح قصه نمایشی رادگرسان کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** آیین نمایشی، کوسه، کوسه چوپانی، پیربابو، ناقلدی، گلین.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۲/۲۰

maryamnemattavousi@yahoo.com

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۲۲

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

## ۱- مقدمه

فرهنگ مجموعه به هم پیوسته‌ای از اجزای غیرمادی عینیت یافته در زندگی اجتماعی است که دارای اجزای گونه‌گونی است ولی کلیتی یگانه را شکل می‌دهد. این کلیت یگانه به اجتماعات انسانی هویت و به زندگی معنا می‌بخشد. این مجموعه مادی نیست اما با دستاوردهای مادی ارتباطی تنگاتنگ دارد، بر آنها تاثیرگذار است و از آنها تاثیر می‌پذیرد. از سوی دیگر این مجموعه گرچه غیرمادی است اما ذهنی و ادراکی هم نیست، بلکه در عالم واقع عینیت یافته و در زندگی جاری است. بنابراین شیوه و نحوه زندگی کردن را شکل می‌دهد تا جایی که به عنوان شیوه و چارچوب زندگی تلقی می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۶: ۴۱).

بدین ترتیب می‌توان گفت که فرهنگ در قالب آداب و رسوم، باورها، ارزشها، هنجارها، آیین‌ها، دانش‌ها و... متجلی می‌شود. همه این تجلیات در طی تاریخ شکل گرفته‌اند و به شیوه زندگی و بردیدگاه جوامع انسانی تاثیرگذارند.

ایران، کشوری پهناور و کهن، است که از فرهنگی غنی برخوردار است. غنای این فرهنگ را می‌تواند در گونه‌گونی آیین‌ها، باورها و هنجارها و... زنده و از یاد رفته آن دید و راز ماندگاری ایران و هویت ایرانی تجلیات گوناگون فرهنگ ایرانی است که در طول تاریخ رشته همبستگی و استمرار تاریخی این ملت را پدید آورده است. از این روست که برای پاسداشت هویت فرهنگی بایستی دم به دم به بازخوانی و واکاوی آیین‌ها، اساطیر که بخشی از دانش کهن به شمار می‌روند، هنجارها و... روی آوریم.

### ۱-۱- بیان مسأله

کوسه، به مردی با ریش تُنک یا بدون ریش اطلاق می‌شود. حضور شخصیتی نمایشی با این عنوان در گروهی از آیین‌های مردمانه از دوران ساسانی تا اکنون در مرکز، غرب، جنوب و شمال ایران گزارش شده است. در آیین‌های کوسه متعلق به مناطق گوناگون ایران، شمار و کارکرد شخصیت‌های نمایشی، زمان اجرا و قصه نمایشی تفاوت‌های چشمگیری دیده می‌شود. بیشتر پژوهشگران، بدون در نظر داشتن تفاوت‌های ساختاری آیین‌های یاد شده، تبارمشرکی برای شخصیت نمایشی که با عنوان کوسه در این گروه از نمایش‌ها پدیدار می‌شوند قائل‌اند. با توجه به آن که هر تفاوت ساختاری بی‌گمان نتیجه مفاهیم یا باورهای متفاوت است، نمی‌توان با اتکا به همسانی نام، تبار کوسه‌هایی را که در

آیین‌های گوناگون پدیدار شده‌اند همسان دانست. از این رو لازم است که با در نظر گرفتن تفاوت‌های ساختاری آیین‌های کوسه، تبار این شخصیت نمایشی را واکاوی کرد.

### ۱-۲- ضرورت و اهمیت

آیین و نمایش از جمله میراث فرهنگی معنوی کشورهاست که در تعریف هویت فرهنگی ملت‌ها نقشی سترگ ایفا می‌کند. به سخن دیگر استحکام هویت فرهنگی هر کشوری در گرو پاسداشت میراث معنوی آن کشور است. گرچه آیین‌ها، رسوم و نمایش سنتی بخش جدایی ناپذیر از زندگی مردمند، اما تا زمانی به حیات خود ادامه می‌دهند که مردم آگاهانه و به اختیار در پاسداشت آنها نقش ایفا کنند. بدین ترتیب ارتقا آگاهی و اندیشه‌ورزی پیرامون وجوهی از میراث معنوی و بازخوانی اندیشمندانه آیین‌ها و نمایش‌های سنتی هر کشور می‌تواند در پاسداشت آنها موثر باشد.

تا زمانی نه چندان دور، آیین‌های کوسه از نگاه شمار و گونه‌گونی بسیار بودند و در بیشتر نقاط ایران ردی از آنها پیدا می‌شد. در گذر روزگار از رواج این آیین‌ها چنان کاسته شد که به دشواری می‌توان شاهد اجرای این آیین‌ها بود. با توجه به آن که فراموشی حتی بخشی از میراث معنوی هر کشوری به معنی از یادبردن گذشته فرهنگی صاحبان آن میراث معنوی است، لازم است تا با بازخوانی اجزای آیین‌های از یادرفته ابهاماتی ناشی از گذر زمان را بزدایم و نسبت به وجوهی از فرهنگ گذشته معرفت و شناخت ژرف‌تری به دست آوریم.

### ۱-۳- پیشینه تحقیق

بیشتر مطالب نگاشته شده پیرامون شخصیت نمایشی کوسه، در قالب گزارش از مراسم و آیینی است که شخصیت نمایشی کوسه در آن حضور دارد. صرف نظر از گزارش بیرونی در آثار الباقیه و التفهیم و دیگر اندیشمندان ایرانی در سده‌های میانی قرون اسلام، در طی پنجاه سال اخیر گزارش‌هایی پیرامون اجرای این گروه از آیین‌ها به چاپ رسیده است که شاخص‌ترین آن کتاب جشنها و معتقدات زمستانی، در دو مجلد، نوشته انجوی شیرازی (۱۳۷۹) است.<sup>(۱)</sup> در این دو مجلد انجوی از آیین‌هایی زمستانی، که آیین‌های کوسه

از آن جمله‌اند، گزارش‌های ارزشمندی ارائه کرده است؛ بی‌آن که به خواهد تفسیری از آیین‌ها ارائه دهد.

در میان پژوهشگرانی که نگاهی تحلیلی به شخصیت نمایشی کوسه داشتند میرشکرایی برجسته نقطه نظر را ارائه کرده است که برخی از پژوهشگران نیز به نقطه نظر او استناد کرده‌اند. میرشکرایی (۱۳۵۹) در مقاله کوسه‌گردی چنین اظهار می‌کند که آیین‌های کوسه‌گردی از نظر ساخت نمایشی بازمانده آیین‌های کهن ایرانی (سومری) مرگ و باززنده شدن خدای گیاهی است که همزمان با آغاز سال برگزار می‌شده‌اند و این نمایش‌ها در تداخل با آیین‌ها کهن بارانخواهی نام کوسه را از آنها وام گرفته‌اند. این نقطه نظر در عین آن که از گیرایی بسیار برخوردار است اما خود بر پیش‌انگاشتی ثابت نشده استوار است: همسان‌انگاری آیین‌های کهن ایرانی و سومری، و انتساب خاستگاه آیین مرگ و باززایی ایزد میرنده و بازآینده گیاهی به آیین‌های ایرانی.

از جمله اندیشمندان غیر ایرانی که نگاهی تحلیلی بدین آیین‌ها داشته‌اند دومزیل است. برپایه دیدگاه دومزیل راه انداختن این دسته‌های شادی بخش ایرانی با جشن مردگان و به پایان رسیدن تدریجی سال مربوط است. وی باور دارد این مضحکان با تن‌پوش مسخره، نماینده غولهایی‌اند که از جمشید و رابطه خواهران وی با دیوها زاده شدند و نمودار اهریمن و تجسم بدبختی‌هایی بودند که بایستی پیش از شروع سال به گونه‌ای نمادین کاملاً از میان می‌رفتند (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ص ۲۰۶). شاید که این نقطه نظر برای گروهی از آیین‌های کوسه مصداق داشته باشد اما با توجه به آن که همه آیین‌های یادشده به جشن مردگان و به پایان رسیدن تدریجی سال مربوط نیست، این نقطه نظر برای آن گروه از آیین‌ها نمی‌تواند معتبر باشد.

## ۲- بحث

### ۲-۱- آیین‌های نمایشی کوسه

ظاهر اصطلاح آیین نمایشی، نخستین بار توسط مصرشناسان برای تبیین شماری از متون مذهبی مصری نگاشته شده بر پاپيروس و یا حک شده بر دیوار معابد ابداع شد. این اندیشمندان در توضیح درام در آیین‌های دینی مصری، این متن‌ها را با عنوان متن‌های نمایشی (دراماتیک) شناسایی کردند. بیشتر مطالب این

متن‌ها بر کردارهای مشخصی که ایزد(ان) در زمان نخستین انجام دادند، متمرکز شده بود. مصریان خود باورداشتند این متن‌ها برای بزرگداشت «نمایش دوباره رخداد رویدادهای کیهانی در زمان نخستین» نگاشته شده بود. این نمایش با هدف نگهداری و ادامه زندگی و استمرار نظم کیهانی برپا می‌شد. مطالب این متن‌ها بر بنیان اسطوره با هدف برپایی نمایش، نه آموزش یا اندیشه‌ورزی نگاشته شده بود. در آنها، رفتار انسان، بد یا خوب به هیچ عنوان توضیح داده نشده بود (میخائیل ۱۹۸۴).

در این پژوهش، آیین‌های نمایشی کوسه به آن گروه از آیین‌ها اطلاق می‌شود که یکی از شخصیت‌های قصه آن آیین نمایشی، شخصیتی به نام کوسه است. عناصر اجرایی این آیین‌ها همچون دیگر آیین‌هاست: این گروه در منطقه (روستا یا شهر) راهپیمایی می‌کنند، گاه وارد خانه‌ها می‌شوند، در بیشتر نمونه‌ها پایکوبی و آواز جزیی از آن است، هدیه می‌گیرند و اگر هدیه داده نشود، یکی از اعضای گروه، بیشتر کوسه، واکنش نشان می‌دهد. مردم، گروه را در برپایی اجرا همراهی می‌کنند، با آنها گفتگو دارند و گاه کنش مشترکی را دنبال می‌کنند. از دید مردم، حضور این گروه در منطقه، برکت به همراه دارد و پیش می‌آید که کرداری نمادین به منظور برکت بخشی از سوی کوسه سرزند. اصلی‌ترین عنصر ناهمانند در این گروه از آیین‌ها، قصه است که می‌تواند مبنایی برای دسته‌بندی آنها به سه گروه اصلی باشد:

#### ۲-۱-۱- قصه نمایشی از یاد رفته

تنها نمونه این گروه بر پایه گزارش گذشتگان است: کوسه برنشین. زمان: نخستین روز از آذرماه، اولین روز بهار در زمان ساسانیان.<sup>(۲)</sup>

منطقه جغرافیایی: فارس و عراق. با تکیه بر گزارش ابوریحان (۴-۵ ه.ق) در زمان وی در شیراز اجرا می‌شد.

قصه نمایش: گزارش‌های برجای مانده حکایت از آن دارد که قصه نمایش از یاد رفته است. تنها دسته روی یک سوار، کوسه؛ به همراه فرد یا افرادی در خیابان‌های شهر گزارش شده است. در طی دسته‌روی، کوسه از مردم سکه و

دینار می‌ستانند و اگر کسی چیزی نمی‌داد به او گِل و مرکب می‌پاشید. کوسه هرچه می‌گرفت از بامداد تا نیمروز برای خزانه شاه بود و آنچه از نیمروز تا عصر می‌گرفت از آن خودش بود. اگر عصر هنگام در شهر دیده می‌شد، مردم او را می‌زدند.

اجراگران: کوسه، همراه یا همراهانی در قالب توپره کش یا سرباز.

چهره آرایشی و تن‌پوش: شخصیت اصلی که مردی کوسه، مسخره پیر، یک چشم و بی‌دندان، با لباس‌های ژنده، سوار بر خر یا قاطر یا گاو، با کلاهی در یک دست و بادبزی در دستی دیگر. با آنکه هوا هنوز سرد بود، کوسه وانمود می‌کرد که هوا گرم شده و درحالی که می‌گفت گرما! گرما! خود را باد می‌زد. برای آنکه واقعا احساس گرما کند خوراکی‌های گرمازا مانند دانه‌های روغنی و چربی گوشت می‌خورد و بریدنش روغن‌های مخصوص می‌مالید (زین‌الاحبار: ۲۴۳؛ نخبه‌الدهر: ۴۰۶؛ ثمارالقلوب: ۶۴۷؛ عجایب: ۷۹؛ التفهیم: ۲۵۶-۲۵۷؛ آثارالباقیه: ۲۲۴؛ روضه المنجمین: ۳۹؛ مروج‌الذهب: ۲۴۶).

#### ۲-۱-۲- قصه نمایشی برجای مانده

در این گروه از آیین‌های کوسه، خطوط اصلی یک قصه نمایشی را می‌توان ردیابی کرد. این قصه عبارت است از مبارزه یک شخصیت نمایشی و کوسه بر سر به دست آوردن یک عروس. پایان این آیین نمایشی و اجزای تشکیل دهنده آن در مناطق گوناگون بسیار متفاوت گزارش شده است که با در نظر داشتن زمان اجرا می‌توان چنین دسته‌بندی را بر آنها قائل شد:

#### ۲-۱-۲-۱- عروس گوله یا پیربابو

زمان: پیشانوروزی، آغاز از نیمه دوم اسفندماه که گاه تا یک هفته ادامه دارد. شاید در روزگار کهن این آیین نمایشی در روزهای پنجه دزدیده شده برپا می‌شد که بازتاب تکرار آشوب‌های ازلی بود.

منطقه جغرافیایی: دامنه‌های البرز شمالی. در شرق گیلان همچون غرب مازندان آن را پیربابو و در دیگر مناطق عروس گوله نامیده می‌شود.

قصه نمایش: مبارزه یک غول با کوسه یا پیربابو برای به دست آوردن عروس (ناز خانم) همراه با اجرای آواز و رقص مضحک. گاه غول به

خواستگاری ناز خانم می‌رود و کوسه/پیربابو در نقش رقیب وی پدیدار می‌شود، گاه کوسه عروس را می‌رباید. غول و رقیب کشتی می‌گیرند و سرانجام رقیب می‌گریزد. در برخی از نواحی پیروزی با رقیب گزارش شده است.

اجراگران: غول، پیربابو یا کوسه، نازخانم (عروس)، کاس خانم (در برخی از روستاها ینگه عروس، در برخی از روستاها خواهر عروس)، سرخوان که اشعار نمایش را می‌خواند، واگیرگویان (همسرایان) که بندهایی از شعر را پس از خواندن سرخوان تکرار می‌کردند. همسرایان بیشتر تماشاگرانی بودند که به دنبال گروه حرکت می‌کردند و دم به دم برشمار ایشان افزوده می‌شد. کترازنان که چند نفر کرب زن بودند که گاه وظیفه واگیرگویان را هم انجام می‌دادند، محافظ عروس، کولبار کش و نوازنده سرنا.

چهره‌آرایی و تن‌پوش: اجراگر نقش غول که معمولاً جوان تنومندی بود بایستی چهره را با پودر زغال یا دوده سیاه می‌کرد، کلاهی مقوایی یا کاغذی عجیب بر سر می‌گذاشت. در برخی از آبادی‌ها و روستاها دو شاخ گاو بر سر و ریش انبوهی بر چهره می‌بست. گاه چند چوب جارو به عنوان دم بر پشت شلوار و دسته‌های بزرگ ساقه خشک شده شالی بر پشت، شکم و سینه و چندین زنگ بزرگ و زنگوله بر کمر، پا و لباسش می‌آویخت و خود را به هیئت وحشتناکی درمی‌آورد. پیربابو لباسی کهنه برتن می‌کرد و ریشی سفید از پوست بز یا دم اسب برایش درست می‌کردند. گاهی او هم چهره را هم سیاه می‌کرد و بر سر کلاه قیفی مقوایی می‌گذاشت و همچون غول با دسته‌های بزرگ ساقه خشک شده شالی، زنگ آفتابه و زنگوله خود را می‌آراست. در برخی از روستاها، چماقی در دست می‌گرفت که با آن از عروس مواظبت می‌کرد. اجراگران نقش زن، نازخانم و کاس خانم، پسران جوان بودند که با تن پوش‌های محلی، خود را به هیئت زنان درمی‌آوردند. نازخانم دو دستمال و زنگ‌هایی در دست می‌گرفت که به هنگام رقص برای افشاندن و نواختن به کار می‌برد. گاه نازخانم سوزنی برای فراری دادن افراد مزاحم در دست می‌گرفت. اگر کاس خانم عروس نبود؛ با تن پوش و آرایشی متفاوت پدیدار می‌شد و اگر عروس بود مانند نازخانم ظاهر می‌گشت.

(آقاعباسی، ۱۳۹۱: ۲۲۷-۲۲۹، بشرا و طاهری، ۱۳۸۵؛ میرشکرایی، ۱۳۷۴: ۴۵۵؛ طالبی، ۱۳۷۴: ۷۰۶-۷۰۷؛ عظیم‌پور، ۱۳۸۹: ۱۷-۲۲۰).

۲-۲-۱-۲- کوسای چوپانی: کوسا گلین، قیرخ گلدی الی قالدی، کوسه و ناقلدی، جشن ناقلی، کوسو او یونو، کوسه، کوسا، کوسه گلدی و...

زمان: بیشتر در حوالی ده بهمن، زمان برخورد چله بزرگ و چله کوچک؛ یعنی پس از گذشت چهل روز از اول زمستان، در برخی موارد آغاز زمستان. منطقه جغرافیایی: استان‌های غربی و مرکزی: آذربایجان، کردستان، زنجان، همدان، اراک.

قصه نمایش: بیشتر همراهان کوسه (چله یا ناقلی) با هم گلاویز می‌شدند. در مواردی که میانجی حضور داشت مراقب طرفین بود. گاه هم در میانه رقص به جان کوسه می‌افتاد. گاه کوسه غش می‌کرد، عروس سر کوسه را در دامان می‌گرفت. صاحبخانه به انباردار هدیه‌ای می‌داد، کوسه به هوش می‌آمد و گروه می‌رفتند. گاه مردم، عروس کوسه را پنهان می‌کردند تا چیزی از کوسه نمی‌گرفتند عروس را پس نمی‌دادند. در مناطقی که دو شخص نمایشی آق کوسا و قارا کوسا حضور داشتند؛ مانند شناط ابهر آق کوسا عروس را می‌دزدید و جدالی ساختگی میان او و قارا کوسا در می‌گرفت؛ در حالی که در آیین‌های پیشانوروزی کوسه، تمرکز آیین میان جدال دو شخصیت بر سر به دست آوردن عروس (یا عروسان) بود؛ در نمونه‌های گزارش شده از کوسای چوپانی رویدادهای ضمنی چنان پررنگ بودند که این جدال در کانون توجه قرار نمی‌گرفت. در عوض کردارهایی جادویی به منظور برکت بخشی به کوسه نسبت داده شده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: در آهو تپه، کوسه پس از لگدزدن به در آغل، دسته‌ای از ریش پر پشت خود را به در می‌چسباند (انجوی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۷۴)؛ در اراک کوسه زمانی که به در آغل‌ها می‌رفت، زنگ‌هایی را که به تن پوش بسته بود به صدا در می‌آورد تا به گوسفندان خبر دهد که زمان چرا دارد از راه می‌رسد (همان: ۸۴)؛ در قاسم آباد همدان، کوسه و عروس که مورد استقبال صاحبخانه قرار می‌گرفتند به صدای بع بع گوسفندان پاسخ می‌دادند و با هم به در آغل لگد می‌زدند (همان: ۱۸۰)؛ در ولاشجرد فراهان، زمانی که عروس در سوگ کوسه شیون و زاری می‌کند، رقیب



کوسه به نام قوچ-قوچ دور او می‌گردد و تقلید صدای گوسفندان را درمی‌آورد (همان: ۸۴)؛ در شورین همدان، کوسه را دعوت می‌کردند تا برای پسر ازدواج نکرده خانواده، روی پشت بام عروسی بگیرد و باور داشتند که این کار موجب تسریع در عروسی می‌شود؛ در قلعه استیجان، زوج‌هایی که سال گذشته عروسی کرده بودند؛ به کوسه انعام ویژه می‌دادند (همان، ج ۲: ۱۷۹ و ۱۸۵)؛ در ابهر، پدر و مادرهایی که آرزوی پسر داشتند، پیمان می‌بستند اگر پسر دار شدند او را به کوسه بدهند. در دیدار بعدی اگر فرزند ایشان واقعا پسر بود، پسر را در کوله پشتی کوسه می‌گذاشتند و او تا مدتی با آن می‌رقصید. کوسه بعد از گرفتن لباس نو به عنوان پیشکشی، نوزاد را به خانواده‌اش پس می‌داد<sup>(۳)</sup> (همان، ج ۲: ۹۹ - ۱۰۰)، در تکاب، کوسه شمشیری با خود داشت و به هرخانه‌ای که می‌رفت؛ با دیدن هر چیز کهنه‌ای شمشیر بر آن می‌زد تا از میان برود (همان: ۹۹).

اجراگران: داماد که به او کوسه می‌گفتند، چله کوچک و چله بزرگ در اراک، عروس که در آذربایجان او را صنم خطاب می‌کردند، میانجی، نوازندگان ساز و دهل یا چهار نفر ناقالی در اراک، آق کوسا و قارا کوسا در آذربایجان. روشن است که همه اشخاص بازی برشمرده شده در اجرای همه مناطق حضور نداشتند.

چهره‌آرایی و تن‌پوش: جز عروس که نوجوان یا پسر بچه‌ای که تن‌پوش زنانه بلند و رنگارنگ برتن می‌کرد و روسری قرمز یا صورتی بر سر داشت، دیگر نقش آفرینان، پوست بره یا بز سیاه را به شکل کلاه بر سر و چهره می‌کشیدند؛ به گونه‌ای که از گردن به بالا را می‌پوشاند و تنها چشم و دهان آنان پیدا بود. در آذربایجان، روی کلاه کوسه، دو شاخ یا دو تار جارو می‌گذاشتند و دم گاوی را از پشت به او می‌آویختند. در اراک، داماد کلاه سفیدی بر سر می‌گذاشت. چله بزرگ و چله کوچک، شماری زنگوله ریز و درشت به نخ می‌کشیدند و از دور کمر و سرشانه‌چپ و راست آویزان می‌کردند و هر یک چوب بزرگی در دست داشتند. برخی ناقالی‌ها عبا به دوش، ریش و سیل می‌گذارند و وانمود می‌کردند که گرم‌زده شدند. گاه یکی از آنها سر حیوان مرده‌ای را از گردن آویزان می‌کرد.

کلاه آق کوسا سفید و کلاه قارا کوسا، سیاه بود. در برخی از مناطق مانند الویر، کوسه چهره خود را سیاه می‌کرد (انجوی، ۱۳۷۹، ج ۱ و ۲؛ عباسی، ۱۳۷۹؛ قزل ایباغ، ۱۳۷۹؛ کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۰۵-۲۲۳؛ ذیحی، ۱۳۷۷: ۲۲۱؛ قره داغی، ۱۳۷۲: ۹۶-۹۷؛ سلیمی، ۱۳۸۱).

## ۲-۱-۳- قصه مخدوش شده: آیین‌های بارانخواهی هارونکی یا کوسه

### گردانی

زمان: در زمان خشکسالی

منطقه جغرافیایی: بیشتر در مناطق خشک و نیمه خشک ایران.

قصه نمایشی: در مواردی که عروسک در آیین بارانخواهی حضور دارد، طرح قصه به ازدواج مقدس میان تشر و آناهیتا اشاره دارد که گمان می‌رود در پیش، نمونه‌های این آیین به گونه نمایشی این ازدواج بازنمایی می‌شده است (نعمت طاوسی، ۱۳۹۱: ۲۵۶-۲۵۷)؛ اما حضور کوسه مذکور به جای عروسک، احتمالاً مبتنی بر قصه دیگری است که هم آمیزی با عناصر دیگر امکان ردیابی را تقریباً ناممکن می‌سازد.

اجراگران: مردی برگزیده که وی را کوسه می‌نامند، دسته‌روندگان آیین باران که در این نمونه‌ها مردان جوان‌اند.

چهره‌آرایی و تن پوش: آرایش و تن پوش کوسه، گوناگون گزارش شده است. در درگزر خراسان، به کوسه لباس سپید می‌پوشاندند و کلاه شاخ دار بر سرش می‌گذازدند (میرنیا، ۱۳۸۱: ۱۸۵-۱۸۶). در بختیاری، چهره کوسه را سیاه می‌کردند و او را به هیئت دیوی شاخ‌دار می‌آراستند (شهبازی، ۱۳۸۷).

۲-۱-۳-۱- تفسیر

میرشکرایی، کوسه را همان کُزبُرت می‌داند که در آیین‌های بارانخواهی در خرس آباد عراق، خطاب بدو تمنای باران می‌کنند. بر طبق فرهنگ تطبیقی دکتر مشکور، واژه کزبرت به صورت‌های کزبرت *kozbor* و کسبرت *kosbor* از اصل آرامی برابر کوس برتا *kousbarta* است و هزوارش واژه گشنیز فارسی میانه است. گشنیز یا گشنیز، چنانکه هنوز در گویش‌های جنوبی ایران وجود دارد، نام عروسک محبوب و مقدس باران است؛ از این رو ایشان کوسه و عروسک گشنیز و آیین‌های بارانخواهی برخی از مناطق ایران را هم نقش دانسته‌اند. در ادامه

افزوده‌اند که آیین‌های کوسه‌گردی از نظر ساخت نمایشی، بازمانده آیین‌های کهن ایرانی (سومری) مرگ و باززنده شدن خدای گیاهی است که همزمان با آغاز سال برگزار می‌شده‌اند و این نمایش‌ها در تداخل با آیین‌های کهن بارانخواهی، نام کوسه را از آنها وام گرفته‌اند (میرشکرایبی، ۱۳۵۹: ۱۷۴ و رضی، ۱۳۹۱: ۲۰۶-۲۰۷).

به دشواری می‌توان پذیرفت که کوسه مذکر، جانشین عروسک مونث آیین‌های بارانخواهی تبار همه شخصیت‌های نمایشی باشد که در آیین‌های کوسه پدیدار شده‌اند. کوسه از نظر معنایی به شخصی که در چانه و زنخدان موی زیادی نداشته باشد، آمده است (دهخدا: ذیل واژه کوسه). بنا به نوشته جاحظ، دیدن مردی چشم آبی؛ به ویژه اگر کوسه و پراز جوش باشد یا شمار زیادی خال گوشتی داشته باشد، بدشگون شمرده می‌شود (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۰). در توصیف آپوش، دیو خشکسالی که در برابر تیشتر نبرد می‌کند، واژه کل به کار برده شده است (تیر یشت: ۲۱)<sup>(۴)</sup>. بدین ترتیب به نظر می‌آید که بی‌مویی برابر با سترونی و بدشگونی است که افزودن دیگر صفات ناپسند که نمایانگر اهریمن است؛ بر بدشگونی آن می‌افزاید.

به همین دلیل مرد کوسه پیر و بد هیبت سوار بر خر یا استر، نقطه مقابل توصیف پهلوانی آرمانی است. نخستین پهلوان کیهانی گرشاسپ است. گرشاسپ (کرسپاسه) از نظر واژگانی به معنای دارنده اسب لاغر است. صفاتی که برای گرشاسپ آمده است چنین‌اند: گیسور (دارای گیسوی تاب دار)، نریمان (نرمنش)، گرزور و نیرومند (یستا: هات ۹، بند ۱). همچنین آمده است که فریدون در اسطوره گاوگیل سوار براسبی از ماه آمده است (آثارالباقیه: ۲۲۶) و جمشید در نوز سوار بر گوساله پدیدار شده است (زین الاخبار: ۲۴۱).

کوسه سوار، بیشتر تداعی کننده تصویر هجو شده سوار آرمانی است. برای ردیابی سوار آرمانی، که کوسه هجوی از آن را پیش رو می‌گذارد، شاید کلاغی که در دست اوست بتواند راه‌گشا باشد. این کلاغ یادآور خورشید و مهر است. برپایه روایتی اسطوره‌ای، خورشید هاتف خود، کلاغ را فرستاد تا به هم‌پیمان خود مهر، فرمان کشتن گاو را ابلاغ کند (کریسین سن، ۱۳۸۳: ۱۲۶). در برخی نقوش،

مهری در پشت نقوش مهر کلاغی دیده می‌شود که روی لبه هلالی غار نشسته است. در اکثر تصاویر بازمانده، پرنده مزبور این تصور را برمی‌انگیزد که دارد سوی خدا پرواز می‌کند و آورنده پیامی است که خدا برای شنیدن آن گوش فرامی‌دارد. در برخی از پرده‌ها، ایزدمهر را به روشنی می‌بینیم که سر را سوی کلاغ بلند کرده است (ورمارزن، ۱۳۷۵: ۸۶). آیین مهری، آیین سری و پنهان است؛ گویا در زمان اشکانیان در ایران فراگیر شده بود. شاید بتوان چنین گمان زد که کوسه سوار بر استر یا الاغ، در اصل نقش هجو شده مهر است که به همراه همراهانش از مردم مالیات می‌ستاند. دور از نظر نیست که در زمان ساسانیان به منظور هجو کیش مهرپرستی چنین دسته‌ای به راه انداخته باشند و با ستاندن مالیات از مردم بر ناخوشایند بودن حضور شخصیت اصلی افزوده‌اند.

در هیچکدام از گزارش‌هایی که از دیگر اجراهای آیین آمده است، اشارتی بر آن که کوسه مردی کم ریش یا بدهیت است نیامد است. در آیین‌های پیشانوروزی کوسه دو رقیب، غول و کوسه/پیربابو<sup>(۵)</sup>، رودروی هم قرار می‌گیرند. کوسه/پیربابو چه خواستگار نازخانم باشد و چه شوهرش بایستی در برابر غول که نقش او را جوانی برومند ایفا می‌کند، بجنگد.

گزارشی از اجرای آیین نمایشی در نواحی جنگلی کوهستانی چالوس مازندران در حوالی نوروز آمده است که در رمزگشایی آیین کوسه، دامنه‌های البرز می‌تواند سودمند باشد. دو مرد، یکی پیر و دیگری جوان، که چهره خود را زیر صورتک‌هایی از پوست بز پوشانده بودند، چوب به دست و زنگوله بسته به کمر، بر سر به دست آوردن یک عروس با هم می‌جنگیدند. در پایان نمایش پیر از پای در می‌آمد و جوان پس از پایکوبی برگرد پیکر پیر، شادمانه با عروس می‌رفت (ستوده، ۱۳۲۳ و بیضایی، ۱۳۷۹: ۳۷-۳۸). قصه نمایشی که در اینجا آمده است، صورت کلی نمایش‌های گروه دوم است که به نظر می‌رسد نمایش‌های پیشانوروزی گیلان و مازندان بیش از هر جای دیگر این طرح را که نمایانگر جنگ سال نو و کهنه است، در خود نگه داشته‌اند.

در رساله‌ای به نام *ربیع المنجمین*، که نویسنده‌ای گمنام دارد، آمده است در قرن هفدهم میلادی/یازدهم هجری در طبرستان رسم بود در اول فروردین مردی

با برقی بر چهره، در خیابان‌ها و کوچه‌ها دور می‌گشت. مردم به او بابو یا بابوگر می‌گفتند (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۹). بدین ترتیب می‌توان پیربابو را نسخه کهن‌تر شخصیت کوسه در آیین‌های پیشانوروزی دامنه‌های البرز دانست.

با رمزگشایی نشانه دیگر این آیین، احتمال همسانی قصه نخستین این نمایش با طرح آیینی نبرد سال نو و کهنه تقویت می‌شود. در برخی از گزارش‌های اجرای آیین در جنگل‌های خزر، گاه دو عروس یا یک عروس و خواهر یا ینگه‌اش حضور داشتند. گفته شده است که این دو شاید در اصل مس و کس به معنی بانوی بزرگ و بانوی کوچک باشند (همان: ۲۱۹). رد پای این دو زن را که به دست قهرمانی نجات می‌یابند؛ در حماسه و اسطوره می‌توان یافت. زمانی که اسفندیار، شاهزاده قدیس شاهنامه از گشتاسپ می‌خواهد که تخت شاهی را بدو واگذار کند. گشتاسپ در برابر این خواسته به اسفندیار وعده می‌دهد که اگر به کین‌خواهی نیایش لهراسپ و به قصد آزادسازی خواهرانش، همای و به‌آفرید، که به دست ارجاسپ جادو در بند گرفتار شده‌اند، رویین دژ را تسخیر کند، پادشاهی را به او واگذار خواهد کرد. اسفندیار وعده پدر به جد می‌گیرد و عزم سفر می‌کند. از هفت‌خوان می‌گذرد، رویین دژ را فتح می‌کند و دو خواهر خود را می‌رهاند و پیروزمندانه به ایران باز می‌گردد (شاهنامه: ج ۶).

حماسه را به طور کلی نمی‌توان از اسطوره جدا دانست و گاه این دو در عمل مجموعه‌ای درهم تنیده‌ای را پدید می‌آورند. چون از اساطیر سخن به میان می‌آید، پای قهرمانان حماسی به میدان کشیده می‌شود یا چون گفتگو از حماسه‌هاست، خواست ایزدان و دخالت آنان مطرح می‌شود (بهار، ۱۳۸۵: ۹۳).

مایا ویشواکارمان<sup>(۶)</sup>، آهنگر دیوآسا، برای ویدون مالن<sup>(۷)</sup> اهریمنی، شهری با حصار از آهن بنا کرد که این جهان خاکی را نشان می‌داد. دنیایی که ایزد شیوا باید با تیر نور قاهر خود بر آن پیروز شود. سپتوداتای اوستا<sup>(۸)</sup>، خویش ایرانی او که به صورت انسان و شاهزاده اسفندیار فردوسی در می‌آید، به همین سان موظف می‌شود رویین دژ ارجاسپ، شاه بدشگون و اهریمنی توران را که کارویژه اژدها را

دارد، تسخیر کند. اسفندیار، ارجاسپ جادو را می‌کشد و دو گاو-زن زندانی در دژ، دو نماد برکت آوری و باران آوری را آزاد می‌سازد (بری، ۱۳۸۵: ۲۷۰). به نظر می‌آید که حضور دو زن در این گروه از آیین‌های کوسه با نگاه به حضور همین زنان برکت آور در اسطوره و حماسه باشد که چون سال کهنه دیگر توان باروسازی آنان را ندارد، بایستی آن را به سال نو که در هیئت جوان یا غولی رزمنده پدیدار می‌شود واگذارد.

کوسای چوپانی همچنان که از نامش هم برمی‌آید؛ در اصل آیینی چوپانی بود که اجرای آن برعهده چوپانان بود و بعدها گروه‌های دیگر هم عهده دار اجرای آیین شدند. برخی این آیین را یادگاری از دوران شکارگری و دامداری و کوسه را نماد جانوری شبیه بز یا قوچ دانسته‌اند (آقاعباسی، ۱۳۹۱: ۲۳۰).

همچنان که آمد اگر در نمونه پیشانوروزی جدال دو قهرمان مذکر برای به دست آوردن عروس/عروس‌ها در کانون آیین است؛ در موارد گزارش شده از کوسای چوپانی، رویارویی بیشتر میان دوچله یا ناقالی‌ها صورت می‌گیرد و کوسه به این درگیری‌های نمایشی رانده می‌شود. رویدادهای ضمنی این آیین چنان پررنگ قصه اصلی را دربرمی‌گیرند که پاره‌هایی از قصه، مجال پرورانده شدن دارند. در این گروه از آیین‌ها چهره کوسه، همانند دیگر شخصیت‌ها، بیشتر در پس نمادی سیاه پنهان می‌شود، گاه هم چهره و پاهایش را سیاه می‌کنند. رنگ سیاه نمایانگر ارتباط با دنیای ماوراست یا جهان زیرین؛ همچنین سیاه برابر آبی برابر سبز، رنگ سومین طبقه از طبقات سه گانه جامعه هند و اروپایی است: طبقه تولیدکنندگان اقتصادی (دومزیل، ۱۹۸۵: ۲۸۸). شاید از همین روست که نقش چوپانان در این گروه از آیین کوسه چنین پررنگ است. کوسه‌ای که در این گروه از آیین‌ها پدیدار می‌شود، برکت‌بخش است و کردارهای نمادین برکت بخش او در مناطق گوناگون پیش از این برشمرده شد. درعین حال پس از بیرون رفتن دسته کوسه از ده، کودکان سوی آنان برف پرتاب می‌کنند بدان اشارت که زمستان را از ده خود بیرون کرده‌اند.

کوسه نامیدن این شخصیت در این گروه از آیین‌ها به خلاف کوسه برنشین، همچون آیین‌های پیشانوروزی دامنه‌های البرز، اشارتی بر ویژگی ظاهری وی

نیست. گروه کوسه چوپانی از یک سو برکت بخش است و از سوی دیگر بایستی از منطقه بیرون رانده شود. به دلیل همین کارویژه ناسازه است که شاید مجاز باشیم این آیین را هم آمیزی دست کم دو آیین گونه‌گون بدانیم؛ چرا که دست کم دو قصه نمایشی رنگ‌باخته را در کوسای چوپانی می‌توان ردیابی کرد: الف) نبرد دو نیروی هم‌جنس و ب) جدال برای به دست آوردن یا نگه داشتن یک عروس. در میان روایات اسطوره‌ای، نبرد تیشتر و اپوش، نزدیکترین سرنمون نبرد دو نیروی هم‌جنس است، و قصه دیگر، بازنمایی پاره‌هایی از نمونه پیشانوروزی: نبرد سال نو و سال کهنه.

پارسیان هند، گزارشی از برپایی آیین چوپانی در روز بهمن از ماه بهمن (دوم بهمن) خبر می‌دهند. این آیین جشنی زرتشتی نسبت داده شده به وهومن، موکل چارپایان است. این جشن که بهمنجه نامیده می‌شد، محدود به گردآوری هدایا و خواندن شادباش برای صاحبان گله بود که گروه نوجوانان آن را برپا می‌کردند و به دنبال آن جشن با مهمانی و اعطای قربانی پایان می‌یافت. گویا این جشن را مدت‌ها در دوره اسلامی نیز برپا می‌داشتند (یاحقی، ۱۳۹۱: ۲۳۶ و کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۲۱۲). شاید که کوسای چوپانی برجای مانده را بتوان هم آمیزی همه آیین‌های یاد شده با این جشن دانست. بدین ترتیب کارکردهای ناسازه آن را می‌توان توجیه کرد و در پایان بدین نتیجه رسید که کوسه، عنوانی وام‌گیری شده برای یکی از شخصیت‌های آیین کوسه چوپانی است.

تفسیر حضور کوسه در برخی آیین‌های باران‌خواهی اندکی پیچیده‌تر است؛ در حالی که حضور عروسک باران را می‌توان متناسب به ایزدبانو آناهیتا کرد، که در باورهای مردمانه از او به عنوان عروس باران، عروس تیشتر یاد می‌شود؛ اما این کوسه را که همسان غولی او را می‌آراستند چه نسبتی می‌تواند با ایزد باران داشته باشد؟

شاید از میان نمونه‌های همسان گزارش شده بتوان تباری این کوسه را شناسایی کرد. پیش می‌آید مرد برگزیده را کوسه نمی‌نامند؛ اما وی به گونه‌ای پیوند خود را با آب و باران آشکار می‌سازد. در قریه چاه انجیر سروسنتان، کودکان کسی را که می‌توانست دیگران را بخنداند برمی‌گزیدند. نخست نمدی

بر این شخص می‌پوشاندند و سپس ریش و سبیل انبوهی برای او تهیه می‌کردند و تخت ملکی (نوعی گیوه) را به دو سوی سر او می‌بستند. آنگاه وی بر چوبی سوار می‌شد. به این شخص پیرمرد می‌گفتند. آنگاه او به در خانه‌ها می‌رفت و گفتگویی میان او و صاحبخانه در می‌گرفت و پیرمرد مدعی می‌شد از مازندران آمده است و باران و برف داشت (همایونی، ۱۳۷۱: ۴۱۳-۴۱۲). دور از نظر نیست که در اینجا هم تنها نام کوسه برای این شخصیت برکت آور؛ اما غریب و ام گرفته شده باشد و او کسی نیست جز پیربابو.

### ۳- نتیجه گیری

در تنها موردی که در گزینش کوسه، تطابق معنا و ظاهر شخصیت برگزیده همخوانی داشته است، کوسه در آیین کوسه برنشین است. در دیگر آیین‌ها نه تنها اشارتی بر کم ریش بودن شخص نمایشی کوسه نشده است؛ بلکه گاه ریشی سپید بر چهره‌اش گذارده‌اند یا چهره را در پس کلاهی پنهان کرده‌اند. افزون بر این در بسیاری از آیین‌های کوسه کردارهای برکت بخش سرمی‌زند که با توجه به آنکه مو، چه بر چهره چه بر سر، برای قهرمانان نشان توانمندی و قدرت بارورسازی است، ناهمخوانی این عنوان برای این شخص نمایشی با چنین ظاهری بارزتر می‌نماید. از این رو نمی‌توان طرح قصه نمایشی فراگیری برای همه آیین‌هایی که کوسه در آنها حضور دارد، متصور شد. از همین رو نقش و کارکرد متناسب به کوسه در آیین‌های برشمرده شده گوناگون است. در نتیجه به دشواری بتوان تباری مشترک برای شخصیت نمایشی کوسه در آیین‌های نمایشی ایران متصور شد. بیشتر به نظر می‌آید که این عنوان وامگیری شده و گاه جایگزین عنوانی کهن تر شده است؛ مانند پیربابو. در برخی موارد هم کارکردهای دیگر بدین شخصیت متناسب شده است.

۱. گرچه در حال حاضر، متاسفانه، برپایی این آیین به فراموشی سپرده شده است و دست‌اندرکاران میراث فرهنگی تلاش‌هایی برای احیای آن کرده‌اند.
۲. به دلیل رعایت نکردن کیسه در روزگار ساسانیان، آغاز فصل بهار نخستین روز ماه آذر بود.



۳. در قصه های عامیانه ایرانی پیش می آید که درویش / دیوی با دادن سیبی یا خوراکی جادویی دیگر، زوجی را بارور کند؛ بدان شرط که فرزند ایشان در سن معینی از آن وی شود. در قصه بازگشت فرزند به دامن خانواده با از میان رفتن وی همراه است.
  ۴. به ضد او دیو اپوش به پیکر اسپ سیاهی به در آید، یک (اسپ) کل با گوشهای کل یک (اسپ) کل با گردن کل یک (اسپ) کل با دم کل یک اسپ گر مهیب.
  ۵. گاه ریشی سپید بر چهره پیر بابو می افزایند.
6. MayaVishva Karman
  7. Vidyumalin
  8. Spentôdhâta

#### فهرست منابع

۱. آقاعباسی، یدالله. (۱۳۹۱)، دانشنامه نمایش ایرانی جستارهایی در فرهنگ و بوطیقای نمایش ایرانی، تهران: نشر قطره و دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۲. انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹)، جشنها و آداب و معتقدات زمستان، ج ۲، تهران: امیرکبیر، چ ۲.
۳. بری، مایکل. (۱۳۸۵)، تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر، برگردان جلال علوی نیا، تهران: نشر نی.
۴. بشرا، محمد و طاهر طاهری. (۱۳۸۵)، جشنها و آیینهای مردم گیلان (آیینهای نوروزی)، رشت: فرهنگ ایلیا.
۵. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۲)، التفهیم، تصحیح جلال همایونی، تهران: علمی.
۶. ----- . (۱۳۹۰)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، مصحح عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
۷. بهار، مهرداد. (۱۳۸۵)، «سخنی چند درباره شاهنامه»، جستاری در فرهنگ ایران، تهران: نشر قطره.
۸. بیضایی، بهرام. (۱۳۷۹)، نمایش در ایران، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۹. ثعالی نیشابوری، ابومنصور. (۱۳۷۶)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، برگردان رضا ترابی نژاد، مشهد: دانشگاه مشهد (فردوسی).
۱۰. رازی، شهردان بن ابی الخیر. (۱۳۸۲)، روضه المنجمین، تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (دفتر نشر میراث مکتوب).
۱۱. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷)، لغت نامه، دوره جدید، ج ۱۲، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۲. Dumézil----- دومیژیل

۱۳. ذبیحی، مرتضی. (۱۳۷۷)، «موسیقی و نمایش عامیانه در اراک» در فصلنامه راه دانش استان مرکزی، ش ۱۳-۱۴.
۱۴. مشقی، شمس‌الدین محمدبن ابی طالب انصار. (۱۳۸۲)، *نخبه الدهر عجایب البر و البحر*، برگردان حمید طیبیان، تهران: اساطیر.
۱۵. رضی، هاشم. (۱۳۹۱)، *جشن‌های آب: سوابق تاریخی تا امروز، جشن تیرگان و آب‌پاشان، آبریزگان همراه با گزارش‌هایی درباره آداب و رسوم ملی و دینی زرتشتیان*، تهران: انتشارات بهجت، چ پنجم.
۱۶. ستوده، م. (۱۳۲۳)، «نمایش عروسی در جنگل»، یادگار، ش ۸، صص ۳-۴۳.
۱۷. سلیمی، هاشم. (۱۳۸۱)، *زمستان در فرهنگ مردم کرد*، تهران: نشر سروش.
۱۸. شهبازی، محمدرضا. (۱۳۷۸)، «آیین و مراسم نمایشواره‌ای در بختیار»، فصلنامه تخصصی تئاتر، ش ۴۲ و ۴۳.
۱۹. طالبی، فرامرز. (۱۳۷۴)، *نمایش در گیلان در «کتاب گیلان»*، فصل ۱۸، سرپرست ابراهیم اصلاح عربانی، ج ۳، تهران: گروه پژوهشگران.
۲۰. عباسی، حسین. (۱۳۷۸)، «نمایش‌های غیرآگاه در زنجان»، فصلنامه تخصصی تئاتر، ش ۴۲ و ۴۳.
۲۱. عظیم‌پور، پوپک. (۱۳۸۹)، *فرهنگ عروسک‌ها و نمایش‌های عروسی آیینی و سنتی ایران*، تهران: نمایش.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، ج ۶، تهران: ققنوس.
۲۳. قره‌داغی، ایرج. (۱۳۷۲)، «آیین کوسه گلبن دامداران چنگیز قلعه بیجار گروس کردستان»، فرهنگ، نشریه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ش ۱۰.
۲۴. قزل‌ایاغ، ثریا. (۱۳۷۹)، *راهنمای بازی‌های ایران*، با همکاری شهلا افتخاری، زیر نظر دکتر عباس حری، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی و کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
۲۵. قزوینی، زکریابن محمدبن محمود المکمون. (بی‌تا)، *عجایب المخلوقات غرائن الموجودات*، از روی چاپ تهران و هند با مراجعه به نسخه‌های متعدد.
۲۶. کراسنولسکا، آنا. (۱۳۸۲)، *چند چهره کلیدی در اساطیر گاه شماری ایرانی*، برگردان ژاله متحدین، تهران: نشر ورجاوند.